

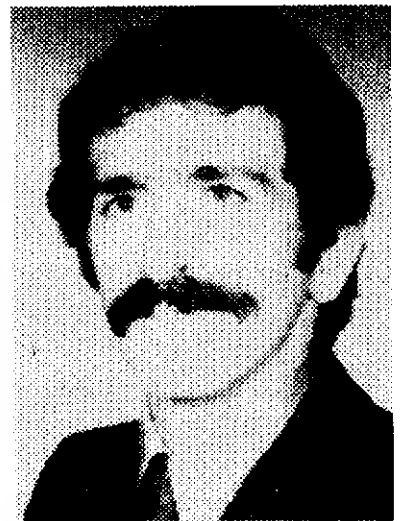
پژوهش شرط اول

یا خانم میرفندرسکی (مونتاژ) و کلاس های آقای کیمیاوی بود. اما بقیه کلاس ها اصلاً برایم جاذبه نداشت و نهایت این که در مجموع نتوانستم با آن مجموعه کنار بیایم. اما انصافاً آن دوره دوره های است که بهترین تحصیلکردگان را بیرون داد و فارغ التحصیلان همان دوره ای که من در آن سینما تحصیل می کردم، الآن جزء برجستگان سینمایی کشور محبوب می شوند.

در ایام بلاتکلیفی پس از اخراج از دانشکده، یکی از بستگانم واسطه استخدام من در روابط عمومی سازمان جنگل ها و مراتع شد و من به عنوان دستیار مرحوم رضا گل کار که از فیلمبرداران با تجربه آن سازمان بود، مشغول به کار شدم. بعد از شش ماه با انتقال گل کار از آن جا من فیلمبردار آن سازمان شدم. این بهترین امکان برای من بود برای کسب تجربه و ایران گردی که حاصل کار تعدادی فیلم های آموزشی خام دستانه بود. پس از چند سالی به دلیل «بوروکراسی» که اصلاً با روحیات یک فیلمساز هم خوانی ندارد، با همه امکانات خیلی خوب برای گشت و گذار در سرتاسر ایران، از آن سازمان بیرون آمدم و به دانشکده علوم اجتماعی رفتم که مرحوم دکتر نادرافشارنادری در آن چند سالی بود که تحقیقات مفصلی در زمینه مردم شناسی را انجام می داد و هدایت می کرد. ایشان درسی را در زمینه مردم شناسی وارد دروس دانشکده کرده بود که دانشجویان از طریق آن و آشنایی با سینما بتوانند رساله پایان نامه خود را به صورت فیلم یا مجموعه عکس ارائه

محصصی. لطفاً خودتان را معرفی کنید و فعالیت های خود را در سینمای مستند بیان دارید.

ورهرام- گرایش من به سینمای مستند به اواخر دهه دبیرستان در حدود سال های ۳-۴۲ به واسطه علاقه به خود سینما و نیز علاقه به سفر به نقاط مختلف کشور، برمی گردد. زادگاهم بروجرد، فضای فرهنگی فعالی داشت، در سینمایش فیلم های خوبی نمایش می دادند و به دلیل ارتباط مردم آن با اهالی خوزستان، مراودات فرهنگی خوبی میان جوانان شهر با مردمان فرهنگی و روشن فکر خوزستان برقرار بود. علاقه شدید من به عکاسی، به رغم وسایل ابتدایی آن زمان نیز عامل دیگری برای گرایش من به سینما بود. همه اینها سبب شد پس از تحصیلات دبیرستان به مدرسه عالی تلویزیون و سینما بروم برای تحصیل رشته سینما. البته تحصیل من در این دانشکده به دلیل تعارض های شخصی خودم با فضای مدرسه، نیمه تمام ماند و پس از چند سالی کار در مراکزی مثل سازمان جنگل ها و مراتع و دانشکده علوم اجتماعی، مجدداً برای تحصیل سینما، به دانشکده دیگری می روم (دانشکده هنرهای دراماتیک). علت تعارضات من با مدرسه این بود که به عنوان یک شهرستانی از بسیاری فضاهای کلاسی و دانشجویی آن زمان ناراضی بودم. تنها کلاس هایی که بدون غیبت در آنها حضور پیدا می کردم کلاس های مرحوم فریدون رهنما بود، کلاس های خانم دکتر مهین تجدد دکتر رهاورد، کلاس های عکاسی احمد عالی و



دهند. تدریس مطالب نظری این درس با دکتر هوشنگ کاووسی و کارهای عملی آن با من بود. از طریق این فعالیت‌ها من گرایش شدیدی به نوع خاصی از سینما که در ایران به سینمای مستند مردم‌شناسی معروف شده، پیدا کردم. من یاد گرفتم که وقتی برای کار مستند به منطقه‌ای می‌روم چگونه ببینم، چگونه بنویسم، چگونه عکس بگیرم و چگونه فیلم بسازم.

■ لطفاً با توجه به تجربه‌های چندین ساله‌تان با دکتر افشارنادری و سپس کار مستقلتان، تعریفی از سینمای مستند مردم‌شناسی، ارائه دهید.

● من نمی‌توانم تعریف جامعی از این نوع سینما ارائه دهم، از سوی دیگر این نوع فیلم شاخه‌های مختلفی دارد. من فکر می‌کنم ما در آغاز راه هستیم و کارمان به نوعی ضبط دقیق زندگی مردمانی است که معیشت‌های مختلفی و با آیین‌های گوناگونی دارند و یا در اکوسیستم خاصی زندگی می‌کنند و... الخ. آنچه که در این جا وجود دارد سینمای مردم‌نگاری است تا مردم‌شناسی، زیرا تحلیلی از زندگی مردم در این فیلم‌ها ارائه نمی‌شود. ما زمانی می‌توانیم از موضوع تحلیل ارائه دهیم که به علم مردم‌شناسی مجهز باشیم و چون به این علم مجهز نیستیم نمی‌توانیم تحلیل ارائه دهیم.

■ به نکته خوبی اشاره کردید، مثالی می‌زنم تا موضوع روشن‌تر شود، فیلم گلاب اثر دکتر افشار نادری را شما و رضا گل کار فیلمبرداری کردید بیش‌تر به نظر می‌رسد با این تعریف شما یک فیلم مردم‌نگاری باشد تا مردم‌شناسی، زیرا تحلیلی از نحوه گذران زندگی مردم آن سامان ارائه نمی‌دهد، اما در فیلم ده دشت اثر همان کارگردان، به مدد آواهایی که روی تصاویر خرابه‌ها آمده و به آرایه نوعی شناخت متکی به یک نظریه تحلیلی پرداخته پس می‌توانده دشت‌رافیلمی مردم‌شناسانه دانست. چنین نیست؟

● کاملاً. با توجه به کارهای مختلفی که افشارنادری درباره مسائل عشایری انجام داده، ده دشت یک فیلم ویژه‌ای

به نظر می‌رسد. چون دارد به یک تاریخ اشاره می‌کند و آن جغد و آن آواها و همه‌ها و... مؤید این نظر است. سال‌هایی که دکتر افشار داشت کار می‌کرد این نظریه‌ها مطرح بود. خود من در آن منطقه کلی کار عکاسی کرده‌ام. برای بسیاری این سؤال مطرح است که مردمان عشایر منطقه که در کنار آن طاق‌های ساسانی زیر چادر زندگی می‌کنند و برای ساده‌ترین ابزارهای خود محتاج غربتی‌ها هستند، آیا می‌توانند سازنده این طاق‌ها باشند؟ من فکر می‌کنم دل مشغولی‌های دکتر افشار همین موضوع‌های بوده و می‌خواسته به پاسخ این سؤال‌ها برسد. ضمناً فیلم نسبت به دیگر کارهای افشارنادری بیانی شخصی‌تر و سینمایی‌تر دارد.

■ به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که سینمای مستند مردم‌شناسی در واقع وقتی وارد مرحله تحلیل می‌شود از نظر ساختاری و نوع بیان فرق چندانی با فیلم‌های مستند ناب ندارد. آیا چنین نیست؟

● فکر نمی‌کنم، به هر حال نگاه و ساختار با هم متفاوت است. مثلاً ما در کشور فیلم مردم‌شناسی‌ای نداریم که به شهرها و شهرنشینی بپردازد. به خاطر تنوع فراوان اقلیمی و فرهنگی در این‌جا بیش‌تر به اقوام پرداخته می‌شود و به روستاها. در یک فیلم مستند هنری یا شاعرانه، درست است که تحلیلی از موضوع ارائه می‌شود اما، در سینمای مستند مردم‌شناسی نوع نگاه و موضوعی که انتخاب می‌کنیم متفاوت است.

■ با این ترتیب می‌توان فیلم‌هایی مثل بادجن یا اربعمین را فیلم‌های مردم‌شناسی به حساب آورد؟

● به اعتقاد من نه. بادجن یک فیلم سیاسی است، دغدغه تقوایی در این فیلم که از فیلم‌های خوب و مورد علاقه من است بیش‌تر مسائل سیاسی است، این از همان ابتدا که راوی می‌گوید لنگه را باده‌ها ویران کردند و... پیدا است. او آمده از موضوعی به نام جن یک سمبل ساخته

است. این جن ممکن است حکومت باشد، ساواک باشد، ژاندارم باشد و یا حتی فراتر این ممکن است همان سنت‌های عقب مانده باشد که دست و پای مردم را برای رشد و توسعه بسته است. شما در این فیلم فرآیند یک عمل را نمی‌بینید، دوربین تمرکزی به روی تقسیم بندی مراسم ندارد. ما نمی‌دانیم مراسمی که برگزار می‌شود دقیقاً مربوط است به بادجن یا نوبانه یا مشایخ، تنها کسانی که دیده‌اند و به خوبی موضوع را می‌شناسند می‌توانند تشخیص بدهند. به رغم شناخت خوب تقوایی از منطقه، به واسطه این که خود من انواعی از این مراسم را دیده‌ام و می‌دانم که مراحل مختلفی دارد، تقسیم کار دقیقی بین آدم‌ها وجود دارد، سمبل‌هایی که به در و دیوار هست و انواع طبل‌ها و... همه معانی خاصی دارند که در فیلم شناختی از آنها داده نمی‌شود. اربعمین هم یک فیلم سیاسی است. دغدغه تقوایی تخریب بنیادهای فرهنگی، از بین رفتن آیین‌های مردمی و مذهبی، مردمی که دارند آن‌را حفظ می‌کنند و... است و نمی‌تواند یک فیلم مردم‌شناسی باشد.

■ غیر از دکتر افشارنادری، کدام یک از مستندسازان را به مستند مردم‌شناسی نزدیک می‌بینید؟

● افرادی هستند مثل حسین طاهری دوست (که فیلم بلوط او معروف است) و با اما و اگرهایی و تا حدودی کارهای خود تقوایی و...؛ اصلاً من فکر می‌کنم کم‌تر کسی فیلم مستند مردم‌شناسی ساخته باشد، به جز خود دکتر افشارنادری. اصلاً وقتی یک کار مردم‌شناسی می‌کنیم مثلاً فرض کن فیلمی درباره آیین نوروز. برای این کار باید به اسطوره‌های نوروز پرداخت و ریشه‌یابی کرد. این در مورد جشن مهرگان، جشن سده، تیزه و غیره هم مصداق دارد. اما اگر فقط به جنبه ضبط واقعیت یک موضوع نگاه بکنیم، این کار خیلی در ایران انجام شده است. من حتی کارهای خودم را هم خیلی در رده کارهای مردم‌شناسی به حساب نمی‌آورم. کارهای

ما مواد خیلی خوبی برای مردم شناسی ها به حساب می آیند.

■ پس می توانیم چنین نتیجه بگیریم که در صورتی می شود یک فیلم مستند را فیلم مردم شناسی دانست که مجموعه ای از آدم هایی را که در یک مکان با مختصات ویژه فرهنگی زندگی می کنند، حال چه از نظر اقتصادی و چه از نظر وسایل و فنون زندگی و یا چه مسائل آیینی، اینها را اگر بتوانیم به طور دقیق و گام به گام و به طور کامل ثبت کنیم و در عین حال بتوانیم تحلیلی از آن زندگی که حاوی

مریض می شوند. پس او دارد به عامل اقتصادی و فقر اشاره می کند. اما در بادجن معلوم نیست اینها به چه دلیل دچار بادجن شده اند. از دیدگاه مردم شناسی تصاویری که دکتر ساعدی به ما در ضمن خواندن آن کتاب می دهد، قوی تر از تصاویری است که فیلم بادجن به ما عرضه می دارد.

■ درباره فیلم های پرویز کیمیای چه نظری دارید؟ آیا آنها را نزدیک به فیلم مستند مردم شناسی ارزیابی می کنید؟ چه فصول مشترکی میان کارهای مستند

موفق است، اما نمی تواند یک فیلم مردم شناسی صرف به حساب آید. شناخت خیلی عمیق کیمیای در مناطقی که کار کرده البته در حد کار یک مردم شناس است و بسیار هم عمیق است، اما نوع نگاهش، طنز خاص کارهایش و دیگر ویژگی های منحصر به فردش، نگاه و ساختار ویژه ای دارد که تفاوت هایی با مستند مردم شناسی دارد ولی در مقایسه با دیگر کارهایی که مثال زدید، به نظر من به مستند مردم شناسی نزدیک تر است و ارزش تحقیقی بسیار بالایی دارد به لحاظ عمق و ژرف کاوی اش.

■ از مستندهای شما که خودتان کارگردانی کرده اید من تنها آبگینه، تاراز و پیر شالیار را دیده ام. در آبگینه ما تمام مراحل کار شیشه گری را می بینیم. آیا در آن زمان هم به الزامات مستندهای مردم شناسی به طور جدی پای بند بودید؟

● شروع فیلم و طرح اولیه این بود که در یک رستوران شیک بالای شهر می شکند، بعد عده ای ژنده پوش را مشغول خرید خرده های شیشه از مردم می بینیم و این شیشه ها می رود در کوره ها و دوباره بدل می شود به لیوان و به روی میز برمی گردد. اما بعد طرح عوض می شود و تلاش من بیش تر معطوف می شود به درآوردن ذهنیات آن کارگران شیشه گر. در این فیلم آگاهانه از گفتار پرهیز شده، مناسبات کاری و پولی مورد توجه قرار نگرفته، و بیش تر تجربه کار خود کارگران و نیز تجربه با موسیقی و تدوین مدنظر بود. مسائل مردم شناسی کم تر دغدغه من بود.

■ پس درباره فیلم های دیگرتان که بیش تر به دغدغه اصلی پرداخته اید، صحبت کنید.

● پیش از فیلم های تاراز و پیرشالیار، من فیلم صیادان بلوچ و مشهد اردهال (قسمت ششم از مجموعه مستند کاشان) را ساخته بودم. صیادان بلوچ بیش تر به مردم شناسی



پیر شالیار

تاریخچه، ریشه ها و علل و اسباب پدیده ها باشد، ارائه دهیم، آن وقت می توان گفت یک فیلم مستند مردم شناسی ساخته ایم. حال این تعریف مورد قبول است؟

● این کاملاً مورد تأیید من است. شما نگاه کنید، کتاب هایی که در این زمینه ها در ایران نوشته شده مثل مونوگرافی اهل هوئی مرحوم دکتر غلامحسین ساعدی او تمام این کارها را انجام داده و در عین حال تحلیل خود را نیز از موضوع ارائه کرده است. مثلاً دلیل اقتصادی و پایه ای کسی که بیمار می شود را می گوید. جالب است که او می نویسد هیچ صاحب لنج و ناخدایی مریض نشده، جاشوان هستند که

کیمیای و مفهومی که از مستند مردم شناسی در ذهن دارید، می بینید؟

● نگاه فیلم یا ضامن آهو به پدیده زیارت، نگاهی کاملاً مستند است و از زیباترین انواع آن است، تنوع ها در لهجه ها، قیافه ها، اقوام، قشر بندی های اجتماعی بسیار گوناگون که همه با یک رشته اعتقادی به یک نقطه وصل می شوند، امامی که بسیار مورد علاقه و اعتقاد مردم است. این از ویژگی های مهم فیلم کیمیای است. اما همان روحیات خاص تعارض با شرایط موجود در این فیلم هم دیده می شود که تفاوت های آشکاری با فیلم مردم شناسی دارد. البته به لحاظ توفیق در نهایت چرایی، پدیده زیارت بسیار

نزدیک شده است، چون در چهار قسمت آن، هم منطقه ساحل بلوچستان معرفی می شود، سپس ابزار کار مثل لنج، قلاب ها، توربافی و دقیقاً خود آدم های درگیر این کار نشان داده می شود. در قسمت سوم خود صید نشان داده می شود که انواع ماهی ها در فصول مختلف و در آب های مختلف صید می شوند. در قسمت چهارم به بازار پرداخته و به مناسبات میان صیادان و واسطه ها پرداخته می شود. اما نقطه ضعف این فیلم آن است که ما به خود زندگی بلوچ ها کم تر پرداخته ایم، کشاورزی و باغ های بلوچستان هم نشان داده می شود، اما در این فیلم وارد خانواده و روابط درون گروهی و برون گروهی یک صیاد نشده ایم. این ضعف مهم ترین عاملی است که آن را از یک فیلم مستند مردم شناسی دور می کند. به مناسبات در بازار ماهی، میان صیادها و یزاف ها (همان سماک) هم پرداخته نشده که البته مستند کردن آن کار آسانی نبود. دلیل آن تا حدودی توجه نکردن به موضوع و بیش تر این بود که آدم خیلی باید میان آنان نفوذ داشته باشد تا بتواند از مناسبات آنها نیز فیلم تهیه کند. مستند ساز باید در آن چهارچوب ها پذیرفته شود تا بتواند کارش را آن گونه که می خواهد انجام دهد و وارد روابط شود. در فیلم مشهد اردهال به ریشه یابی آئین قالی شویان اردهال پرداختم که تجربه ای مفید بود برای پیرشالیار. من بر اثر مطالعاتی که روی این مراسم داشتم، به درست یا به غلط به دنبال آن بودم که ثبت کنم این مراسم تکامل یافته و دفرمه شده مراسم جشن مهرگان در دوران اسلامی است. من به نقش بازار اردهال پرداختم. در مورد امام زاده کاملاً روشن است که پسر امام محمد باقر (ع) است، اما تاریخ درستی وجود ندارد که ایشان چگونه به ایران آمده و تاریخ با افسانه بسیار آمیخته است. من یک مونوگرافی روی این قضیه انجام دادم و نشان دادم که قالی شویی باید دنباله جشن مهرگان باشد و یکی از

مهم ترین دلایل آن این است که تقویم آن براساس هجری قمری نیست، در حالی که کلیه مراسم اسلامی براساس تقویم قمری است، ولی این مراسم همواره در تاریخ مشخصی در مهرماه اتفاق می افتد. جالب این است که این مراسم در این منطقه شکل گرفته و در روایات و تاریخ آمده که این محل قبلاً آتشکده بوده، نزدیک آتشکده نیاسر است و محل تجمع زرتشتیان، حتی چند قرن پس از رسمیت یافتن اسلام در ایران. من به دنبال این بودم که نشان دهم بازار بوده که این مراسم را رونق داده برای ادامه حیات خودش.

■ اصولاً ارتباط تنگاتنگی میان شهرهای اسلامی و بازار وجود دارد. در هر شهر قدیمی اگر می خواهیم مسجد جامع را پیدا کنیم، کافی ست که خودمان را به بازار برسانیم و بالعکس. این دو همواره کنار یکدیگر بوده اند.

● این البته نباید همان قضیه مرغ و تخم مرغ را تداعی کند. بازار به نظر من قدیمی تر است، زیرا بر آوردن نیازهای روزمره و به تبع آن مبادله، اصل بوده و سبب تجمع مردم می شده و به دنبال آن پاسخ به نیازهای آیینی. به هر حال در اردهال بازاری بوده، پاییز بوده و لزوم مبادله و فروش محصولات باغات و مزارع. پس لازم بوده که این تجمع با امر غیر ملموس تری مثل نیازهای روحی و آیینی تقویت می شده. به مرور خواهیم دید که بازار نقش خود را از دست می دهد و تحول جوامع آن رونق سابق را از آن می گیرد. و سال گذشته که من برای آخرین بار در مراسم قالی شویان شرکت کردم بازار اردهال به طور کلی متروک شده بود و تنها مراسم به جای مانده بود.

تمام تأکیدها از مراسم به بازار و از بازار به مراسم، مونتاژ موازی مراسم و فعالیت های روزمره بازار، نماهای آتشکده نیاسر، نوری که آنرا روشن کرده، آتش و...، متوجه این دریافت های من از ریشه های قالی شویان اردهال است.

■ با این صحبت ها آیا می توانیم

نتیجه بگیریم که برای این که وارد تحلیل بشویم، باید یک مقدار از سینمای مستند مردم شناسی فراتر برویم؟ توضیحاً بگویم که در کتاب سوگ سیاوش اثر شاهرخ مسکوب می بینیم که او از اشتراکات میان سوگ سیاوش و عزای امام حسین (ع)، تلاقی میان یک شخصیت اسطوره ای و یک شخصیت تاریخی، به شیوایی سخن می گوید. او در واقع به منابع اصلی پیدایش فرهنگ شیعه که دست کم در ایران، حاصل ازدواج اسلام و فرهنگ ایرانی است، می پردازد. برای قوت گرفتن تحلیل در مستند مردم شناسی، آیا لازم هست وارد این وادی های بشویم؟

● صد درصد، ما باید وارد این مطالعات بشویم، زیرا باید ذهن آماده ای داشته باشیم و باید از استادان این فن و علم بهره بگیریم. شما کتاب تخت جمشید نصرالله کسرییان را ببینید با مقدمه مرحوم دکتر مهرداد بهار. شما وقتی مقدمه او را می خوانید، تازه عکس های کسرییان را می فهمید و عکس ها صرف نظر از ارزش های هنر عکاسی شان، این جا برایتان ارزش دیگری می یابند. در اثر آن تحلیل مهرداد بهار است که چشم بیننده لابه لای اجزای عکس ها، به دنبال چیزهایی می رود که بهار گفته و معماری تخت جمشید که به زیبایی در عکس ها جلوه گر شده، مفهوم دیگری برای بیننده یافته است. فیلم ساز هم چنین وظیفه ای دارد که یا باید از یک یا یک عده پژوهش گر ورزیده بهره جوید یا این که خودش به این حد از توانایی ها رسیده باشد. من در پیرشالیار، به این گمان رسیده بودم که این مراسم تکامل جشن سده است. اما در تمام جستجوهایم به مدرکی در این باره دست نیافته بودم. تمام اینها بر مبنای مشاهدات و اطلاعاتی بود که آقای کسرییان از آن منطقه داشت. با رفت و آمدهای بعدی و یکی دوبار دیدن مراسم این گمان تقویت شده و عده ای هم این گمان را تایید کردند.